

اخلاق پیر مغان

دکتر معصومه معدن‌کن

اگر فرهنگ یک ملت را مجموعه‌ای از زبان، ادب، ذوق، هنر، دانش و بینش، آداب و رسوم، معتقدات، خلق و خو و روحیات آن ملت بدانیم، می‌توانیم حافظ را «پیکره‌ی آرمانی فرهنگ ایرانی و مظهر عشق، معرفت، هنر، فلسفه و جهان‌بینی روح ایران و ایرانی» بنامیم. اغلب قریب به اتفاق ایرانیان، حافظ را بزرگ‌ترین شاعر ایران می‌دانند، تأثیری که شعر او در ابعاد مختلف فرهنگ ایران به جای گذاشته بی‌تردید منحصر به خود اوست و به نظر بنده این تأثیر را حتی بزرگانی چون فردوسی، مولانا و سعدی، که هر یک سهمی انکارناپذیر، در تکامل این فرهنگ داشته‌اند، ندارند.

عمیق‌ترین افکار معنوی و عرفانی، سازنده‌ترین پیام‌های اخلاقی و انسانی، کوبنده‌ترین روش‌های انتقادی، سرشارترین مسائل اجتماعی و دلنوازترین نغمه‌های عاشقانه را می‌توان در غزل حافظ مشاهده کرد، شعر حافظ سراپا ذوق و ظرافت و دانش و بینش است، بینشی همه‌جانبه و مصون از تعافل‌های معمول و معهود، و معرفت فرهنگ والا و ستوده‌ی ایرانی. شعر حافظ در بی‌کرانگی و خیال‌انگیزی افق فکری قابل مقایسه با هیچ یک از شاعران ایران نیست. هنر حافظ در «ظرفیت‌آفرینی» هنری منحصر به فرد است و شاید سخنی به‌گزار نباشد، اگر بگوییم بزرگ‌ترین هنر حافظ ظرفیت‌آفرینی است، به این معنا که به قالب، فکر، مضمون و حتی واژه‌های شعر خود ظرفیت پهناور و گاهی نامحدود می‌بخشد به طوری که در هر زمان و در هر مکانی، هر انسانی می‌تواند مطلوب، منظور، شادی، غم، رضایت و انتقاد خود را در آن ظرف و ظرفیت جای بدهد. اگر از دیوان حافظ فال می‌گیریم به این معنا نیست که

حافظ مسایل زمان ما و یا هر زمان دیگر را شناخته و مطرح کرده است که این کار غیرممکن است، بلکه او این هنر را داشته که وسیع‌ترین ظرفیت و نامحدودترین قالب کلی را برای بیان حوادث و وقایع، بلکه برای نشان دادن عکس‌العمل کمابیش واحد نوع انسان در برابر مسایل را ارائه بدهد و تفسیر «لسان‌الغیب» بودن او نیز چیزی جز این نیست و به همین دلیل است که گذشته از مصداق تاریخی در بسیاری از غزل‌ها، مصداق کلی و ظرفیت بی‌نهایت غزل نیز همیشه محفوظ است. سمبول‌های او نیز از این خصوصیت برخوردار است، چند ظرفیتی است و مرزی محدود و مشخص ندارد و به همین جهت است که فی‌المثل «معشوق» را در شعر او هم می‌توان زمینی و هم آسمانی و هم تخیلی و گاهی همه‌ی اینها تصور کرد. توجه به این هنر حافظ، ما را از معنی تراشی‌های بی‌سند و گمراه‌کننده مصون می‌دارد. (چنان که بعضی از شارحین داشته‌اند.)

اصطلاح «ماقل و کفی» ویژگی شعر حافظ است. با چه کلامی بی‌پیرایه‌تر و کوبنده‌تر از این، می‌توان «لزوم تسلط بر نفس و نگه داشتن زمام اخلاق در هر امری، در گفتار و کردار و پندار» را تعلیم داد و گوشزد کرد که:

نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود چون طهارت نبود مسجد و میخانه یکی است

کدام سخن ساده‌تر و پرمعنی‌تر از: «با دوستان مروت با دشمنان مدارا» درس اخلاق پسندیده و سلوک انسانی به ما می‌دهد؟ چه کسی خوش‌تر و با شهامت‌تر از حافظ، نوکیسه‌های ملت ستیز را به باد سرزنش گرفته که:

یارب این نودولتان را با خر خودشان نشان کاین همه ناز از غلام ترک و استر می‌کنند

با کدام منطقی مؤثرتر از این می‌توان مبحث گسترده‌ی «اغتنام فرصت» را مطرح کرد که:

عاشق شو ارنه روزی کار جهان سرآید ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی

و یا:

بر مهر چرخ و شیوه‌ی او اعتماد نیست ای وای بر کسی که شد ایمن ز مکر وی

و با چه زمزمه‌های دلنشین‌تر از این، می‌توان نغمه ساز شور و شیدایی شد که:

بی‌عمر زنده‌ام من و این بس عجب مدار روز فراق را که نهد در شمار عمر

و چه سخن‌ها که یک سینه‌ی پر درد را از یک کتاب حرف، بی‌نیاز می‌کند:

عجب از لطف تو ای گل که نشستی با خار ظاهراً مصلحت وقت در آن می‌بینی

شعر حافظ را می‌توان به نسیمی دل‌انگیز و آرام‌بخش تشبیه کرد، آرامشی که انسان را از سرگردانی‌ها و چرخش‌های بی‌ثمر و بی‌پایان نجات می‌دهد. به همان نسبت که غزل مولانا خواننده را بی‌قرار می‌کند، غزل حافظ آرام می‌کند. آری حافظ تب و تاب‌های آزار دهنده را تسکین می‌دهد و مولانا تب و تاب‌های مطلوب و دلنشین بر می‌انگیزد. حافظ طرحی نو در تعالیم عرفانی و مباحث معرفتی در ادب فارسی گشود که ادب عرفانی ایران را دگرگون کرد.

شعر حافظ به خواننده‌ی آگاه ایرانی شهامت داد، شهامت انتقاد از ناراستی‌ها و مقابله با کجی‌ها، خواننده‌ی ادب پارسی که پیش از این به مدهانه و تملق و ذلت بسیاری از شاعران خو گرفته بود از غزل حافظ درس آزادگی، مناعت و عزت نفس گرفت، شجاعت و صراحت در بیان حق و حقیقت آموخت و شگفتا که این درس را «غزل» داد نه قطعه و قصیده. شعر حافظ بذر تأمل و تعمق را در اذهان ایرانیان بارور کرد و نقش او در عمق بخشیدن به تفکر و اندیشه‌ی خواننده‌ی ادب فارسی، نقشی انکارناپذیر است.

استاد بزرگوارم، استاد منوچهر مرتضوی، حافظ را «انیس و مونس، غمگسار و شهرزاد قصه‌پرداز، پاسخ‌گوی آمال و آلام انسان ایرانی و همزاد ضمیرناآگاه او»* و در مقام اظهار عقیده «شیر سرخ و افعی سیه» می‌خوانند و مهم‌ترین تأثیر او را «دمیدن نوعی روح علاقه‌ی ماوراء الطبیعی به ارتباط مردم ایران با شعر فارسی» می‌دانند.

در مورد حافظ و اهمیت او در اعتلای فرهنگ ایران، می‌توان یک عمر سخن گفت، همان‌گونه که «یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت**» اما باید سخن را به جایی رساند و در ارتباط با نقش انسان‌ساز و فرهنگ‌آفرین شعر حافظ، اجازه می‌خواهیم کلامی چند درباره‌ی اخلاق پیر مغان حافظ بگوییم.

پیرمغان در غزل حافظ با نام‌هایی چون: پیرمیخانه، پیر میفروش، پیرمیکده، پیر دزدی‌کش، پیر خرابات، پیر پیمان‌کش، پیرطریقت، پیر سالک عشق، پیر دهقان (با ایهام)، پیر صحبت و پیر دانا و تعبیراتی چون: خضر پی خجسته، دلیل راه، کاردان تیزهوش، بینا در علم نظر، رهرو و غیره معرفی

* کتاب فردوسی و شاهنامه، دیباچه ص ۱۳.

** صائب ... در بند آن مباش که مضمون نمانده است.

شده و گاهی در لباس ساقی، مطرب و بخت نیز جلوه‌گر شده است. به عبارت ساده‌تر هر سخن والا، بزرگ، پرمعنا و در یک کلام هر حرف «درستی»، به نام هر گوینده‌ای و حتی بدون گوینده‌ی مشخصی، در دیوان حافظ، سخن پیرمغان است.

گاهی حافظ سخن پیرمغان را به عنوان «لطیفه‌ی عشقی» از زبان رهروی مطرح می‌کند.^۱ گاهی از قول «ساقی کمان ابرو»^۲ زمانی از زبان «مغبجه‌ی باده‌فروش»^۳، جایی از قول مطرب و ساقی و با فتوای دف و نی^۴ و در جای دیگر، به عنوان «یک حرف صوفیانه»^۵؛ گاهی از قول «رهروی در سرزمینی»^۶، گاهی از زبان کسی که در علم نظر بیناست^۷ و جایی به صورت «سخنی بی‌غرض از بنده‌ای مخلص»^۸ نقل می‌شود و گاهی آموزشی از زبان خود حافظ^۹. حتی گاهی پیام پیرمغان زبان حال «بخت» می‌شود:

گفتم ای بخت بخشیدی و خورشید دمید گفت با این همه از سابقه نومید مشو
گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک از چراغ تو به خورشید رسد صد پرتو (غزل ۳۹۹)

و «درس مقامات معنوی بلبل! با گلبانگ بهلری» نیز چیزی جز پیام این پیر نیست.^{۱۰}

در هر حرکت و حالت این پیر، تعلیمی نهفته است، چنان که وقتی «جام» می‌خواهد و «عیب پوشیدن» را راه نجات معرفی می‌کند،^{۱۱} به عدم امکان حل و فصل امور، با فتوا صادر کردن‌ها، لزوم گشاده‌دلی‌ها، بی‌خودی‌ها و از پوست خودپسندی به در آمدن‌ها اشاره کرده، خاطر نشان می‌کند که تا ذات و سرشت انسان در مسیر صحیح قرار نگیرد، پاسخ هیچ مشکلی را در جهان پیدا نخواهد کرد و تنها با طرد خودبینی و پاکدلی است که با یک سؤال، هزاران جواب دریافت می‌شود و تکیه‌ی او بر «عیب پوشیدن» هم توصیه‌ای است بر وسعت مشرب، سَمَاحت و سعه‌ی صدر، بلند نظری و اجتناب از خردبینی‌های حقیرانه و این که به علت کوتاه‌بینی و تنگ‌نظری است که همه چیز را عیب می‌بینیم و انسان‌های بی‌هنزند که نظر به عیب می‌کنند. توصیه‌های این پیر بیش از آن که عرفانی و دور از فهم عموم باشد، اخلاقی و اجتماعی و انسانی است که نمود عرفان و میزان معرفت انسان‌ها هم در اخلاق و کردار آنها جلوه‌گر می‌شود و اساساً عرفان عمل است، نه نظر. آری همین پیر است که رشته‌ای برگردن حافظ افکنده و زمام دل و جانش را به دست گرفته و او را به هر جا که خاطر خواهش بوده برده است. حافظ بارها خود را بنده‌ی این پیر خوانده و گاهی دلیل این بندگی را هم ذکر کرده است: «بنده پیر مغانم که ز جهلم برهاند» (غزل ۱۵۴) وی خود را چاکر دیرینه و چل سال و بیش پیرمغان می‌داند^{۱۲} و حلقه‌ی بندگی او را از ازل در گوش کرده و تا ابد از آن برون نخواهد آمد^{۱۳}، جز او برای

دیگری ارزشی قابل نیست.^{۱۴} این پیر در نزد حافظ عزتی دارد که در تأکید وفاداری به وی، به جان او و حق نعمت او سوگند یاد می‌کند^{۱۵}؛ بارگاه این پیر مأمّن و فاست^{۱۶} و حافظ در هجوم آلام از او فریادخواهی می‌کند و به حریم درگاه او پناه می‌برد^{۱۷} و در غوغای زندگی که کس را پروای کس نیست، منت این پیر فریادرس را به جان می‌پذیرد.^{۱۸} کلید مشکلات نزد این پیر است^{۱۹} و جام جهان‌بین در دست اوست و هم اوست که حافظ را از حسن عالم‌گیر دوست آگاه کرده^{۲۰} و پیروی از او در معنی را به روی دل حافظ گشوده است.^{۲۱} هر معمایی با تأیید نظر او حل می‌شود^{۲۲}، مریدان و درویشان از بی‌نیازی، خاک بر سر گنج‌های عالم می‌کنند^{۲۳} و توصیه‌های او عین رحمت خداست.^{۲۴}

این پیر، هم پیر است و هم سالک، که مفهوم کمال جز این نیست: رهروی و سلوک تا ابدیت، که برای مرد دانا و دل‌بینا، همه‌ی لحظه‌های حیات، سلوک و رهروی و راهگشایی است، نظری پاک و خطاپوش^{۲۵} دارد و خدای عطابخش خطاپوش هم حامی اوست^{۲۶} و هرچه می‌کند «عین ولایت»^{۲۷} است. شگفتا که معشوق حافظ نیز از مریدان این پیر و بالاتر از آن، در احوالی، خود این پیر است.^{۲۸}

کوتاه سخن، پیر مغان حافظ، که مظهر راستی و نقطه‌ی مقابل ناراستی و مرشد و مراد رندان عالم‌سوز است، «زیرک و هوشمند است و آگاه به احوال عارف و عامی. به اصول اخلاقی و بنیادهای انسانی تا سرحد صراحت و پاکبازی حلاج پای‌بند است و در این ایمان و اعتقاد برای هیچ‌گونه تعارف و مصلحتی ارزش و اهمیتی قابل نیست، یعنی صراحت و ایمان و صداقتی آشتی‌ناپذیر و سرکش و با حفظ اشراف معنوی نسبت به سطح فکر دوست و دشمن دارد که این اشراف، در اشارات نکته‌آمیز و گاهی لحن طنزآلود او خود نما و منعکس است»^{*} با توجه به آن چه گفته شد، استغنا و بی‌نیازی، اسرار دانی، لطف‌دایمی، کرم بی‌نهایت، وفاداری، مشکل‌گشایی، بلندنظری، خطاپوشی، شهامت و بی‌باکی، دستگیری و یآوری و نیکی مطلق از ویژگی‌های این پیر است و اساسی‌ترین توصیه‌های او را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

* از افادات شفاهی استاد منوچهر مرتضوی.

۱- توصیه بر می و مستی، که از اصول مشرب اوست و تفسیر این سخن جز این نیست که: تنها وسیله‌ی ممکن برای گشودن رازهای مجهول آفرینش و عبور از بیابان‌ها و دریا‌های بی‌پایان و وحشت‌افزای عشق و سلوک و معرفت، بی‌خودی، عشق، مستی، شهود و اشراق است* و لازمه‌ی راستی‌ها نیز همین مستی‌هاست.

۲- رازپوشی.

۳- پرهیز از مصاحبت ناجنس.

۴- اجتناب از عیب‌جویی و عیب‌بینی.

۵- آسان گرفتن کارها.

۶- طرد خودپرستی.

۷- بی‌اعتنایی به امور جهان و غم دنیا.

۸- وفاداری و دوری از پیمان شکنان.

۹- پاکی و وارستگی.

۱۰- ایستادگی در برابر تزویر و ریا.^{۲۹}

کلام آخر این که، سخن پیرمغان چیزی جز ندای درون حافظ و آوای جانِ جانِ او نیست و اخلاق او، اخلاق آرمانی حافظ برای ایرانیان زنده دل.

* از درس‌های استاد بزرگوارم، دکتر منوچهر مرتضوی.

یادداشت‌ها:

- ۱- غم جهان مخور و پند من مبر از یاد که این لطیفه‌ی عشقم ز رهروی یاد است (غزل ۳۷)
- ۲- ز ساقی کمان ابرو شنیدم که ای تیر ملامت را نشانه (غزل ۴۱۸)
- نبندی زان میان طرفی کله‌وار اگر خود را ببینی در میانه (غزل ۴۱۸)
- ۳- آمد افسوس‌کنان مغبچه‌ی باده فروش گفت بیدار شو ای رهرو خواب‌آلوده (غزل ۴۱۴)
- شست‌وشویی کن و آن‌گه به خرابات خرام تا نگردد ز تو این دیر خراب‌آلوده (غزل ۴۱۴)
- پاک و صافی شو و از چاه طبیعت به درآی که صفایی ندهد آب تراب‌آلوده (غزل ۴۱۴)
- ۴- خزینه‌داری میراث خوارگان کفرست به قول ساقی و مطرب به فتوی‌د ف و نی (غزل ۴۲۲)
- ۵- یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری (غزل ۴۴۲)
- ۶- سحرگه رهروی در سرزمینی همی گفت این معما با قرینی (غزل ۴۷۴)
- خدا زان خرقة بیزارست صد بار که صد بت باشدش در آستینی (غزل ۴۷۴)
- ۷- از بتان آن طلب‌ار حسن‌شناسی ای دل کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود (غزل ۱۹۹)
- سخنی بی‌غرض از بنده‌ی مخلص بشنو ای که منظور بزرگان حقیقت‌بینی (غزل ۴۷۵)
- نازنینی چو تو پاکیزه دل و پاک‌نهاد بهتر آن است که با مردم بد‌نشینی (غزل ۴۷۵)
- که خطاب به معشوق است و متضمن درسی، بزرگ و اخلاقی.
- ۹- پیام‌وزمت کیمیای سعادت ز هم‌صحبت بد‌جدایی جدایی (غزل ۴۸۳)
- ۱۰- بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی می‌خواند دوش درس مقامات معنوی (غزل ۴۷۷)
- یعنی بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته‌ی توحید بشنوی (غزل ۴۷۷)
- ۱۱- به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن (غزل ۳۸۵)
- قابل ذکر است که نسخه‌ی خانلری «راز پوشیدن» است و «عیب پوشیدن» ضبط نسخه‌ی قزوینی و
اغلب نسخ معتبر دیگر است و با توجه به مشرب و معتقدات حافظ، ضبط دوم (عیب) صحیح‌تر به
نظر می‌رسد.
- ۱۲- چل سال رفت و بیش که من لاف می‌زنم کز چاکران پیر مغان کمترین منم (غزل ۳۳۵)
- ۱۳- حلقه‌ی پیر مغان از ازلم در گوش است برهمانیم که بودیم و همان خواهد بود (غزل ۲۰۱)
- ۱۴- دولت پیر مغان باد که باقی سهل است دیگری گو برو و نام من از یاد ببر (غزل ۲۴۵)

- ۱۵- به جان پیر خرابات و حق نعمت او که نیست در سر من جز هوای خدمت او (غزل ۳۹۷)
- ۱۶- حافظ جناب پیرمغان مأمّن و فاست درس حدیث عشق بر او خوان و زو شنو (غزل ۳۹۸)
- ۱۷- وگر کمین بگشاید غمی ز گوشه‌ی دل حریم درگه پیر مغان پناهت بس (غزل ۲۶۳)
- ۱۸- در این غوغا که کس کس را نپرسد من از پیر مغان منت پذیرم (غزل ۳۲۴)
- ۱۹- ز کوی مغان رخ مگردان که آنجا فروشند مفتاح مشکل گشایی (غزل ۴۸۳)
- ۲۰- پیر میخانه سحر جام جهان‌بینم داد واندر آن آینه از حسن تو کرد آگاهم (غزل ۳۵۳)
- ۲۱- ز آن روز بر دلم در معنی گشوده شد کز ساکنان درگه پیر مغان شدم (غزل ۳۱۴)
- ۲۲- مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش کو به تأیید نظر حل معما می‌کرد (غزل ۱۳۶)
- ۲۳- بنده‌ی پیر خراباتم که درویشان او گنج را از بی‌نیازی خاک بر سر می‌کنند (غزل ۱۹۴)
- ۲۴- چو پیر سالک عشقت به می‌حواله کند بنوش و منتظر رحمت خدا می‌باش (غزل ۲۶۹)
- ۲۵- پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک و خطاپوشش باد (غزل ۱۰۱)
- ۲۶- پیر دُردی کش ما گرچه ندارد زر و زور خوش عطابخش و خطاپوش خدایی دارد (غزل ۱۱۹)
- ۲۷- بنده‌ی پیر مغانم که ز جهلم برهاند پیر ما هر چه کند عین ولایت باشد (غزل ۱۵۴)
- ۲۸- گفتم کی‌ام دهان و لب‌ت کامران کنند... گفتم شراب و خرقه نه آیین مذهب است
- ۲۹- شواهد این توصیه‌ها در دیوان حافظ فراوان است و اظهار من‌الشمس که به ذکر چند مورد در این یادداشت‌ها اکتفا می‌شود:

- نخست موعظه‌ی پیر صحبت این حرف است که از مصاحب ناجنس احتراز کنید (غزل ۲۹۳)
- دو نصیحت کنت بشنو و صد گنج پیر از در عیش درآ و به ره عیب مپوی (غزل ۴۷۶)
- گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت کوش (غزل ۲۸۱)
- غم جهان مخور و پند من میر از یاد که این لطیفه‌ی عشقم ز رهروی یادست (غزل ۳۷)
- پیر پیمان‌کش من که روانش خوش باد گفت پرهیز کن از صحبت پیمان‌شکنان (غزل ۳۸۰)
- پاک و صافی شو و از چاه طبیعت به درآی که صفایی ندهد آب تراب‌آلوده (غزل ۴۱۴)

منبع: دیوان حافظ. تصحیح شادروان خانلری. انتشارات خوارزمی. چاپ اول ۱۳۵۹.